

طریق عدالت

(درس بیست و یکم)

LESSON 21

THE WAY OF RIGHTEOUSNESS

ابراهیم: ویرانی سدوم و تولد اسحاق

ABRAHAM: SODOM'S RUIN AND ISAAC'S BIRTH

پیدایش ۱۸-۲۱

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه *طریق عدالت* را به شما تقدیم می‌کنیم.

در بررسی خود از کتاب تورات، دیدیم که خدا ابراهیم را پدر امتی تازه که انبیای خدا و نجات دهنده از آن به ظهور می‌رسید قرار داد. باینحال تا این قسمت از داستان ساره، همسر ابراهیم هنوز پسری نزیاییده بود و هم ابراهیم و هم ساره بسیار پیر شده بودند.

امروز داستان عجیب دیگری در پیش داریم. در ابتدای داستان می‌بینیم که سه مرد به ملاقات ابراهیم می‌آیند. باینحال این سه مرد فراتر از انسان بودند. دو نفر از آنها فرشته بودند و دیگری خود خداوند خدا! ممکن است بعضی‌ها بگویند محال است خدا در جسم یک انسان به ابراهیم ظاهر شده باشد، اما گویا آنها فراموش کرده‌اند که خدا بسیار عظیم است و برای او هیچ غیرممکنی وجود ندارد. خدا می‌تواند هر کاری بکند، مگر اینکه آن عمل با ذات پاک او منافات داشته باشد.

امروز چهار باب از کتاب تورات را مطالعه خواهیم کرد، در باب هجده کتاب پیدایش چنین نوشته است:

«و خداوند در بلوطستان ممری، بر روی ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود. ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند. و چون ایشان را دید، از در

خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظر نظر تو شده‌ام، از نزد بنده خود مگذر. اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید، و لقمه نانی بیاورم تا دل‌های خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.» (پیدایش ۱۸: ۱-۵)

پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد میده به زودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گرده‌ها بساز.» و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید. پس کره و شر و گوساله‌ای را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند. به وی گفتند: «زوجهات ساره کجاست؟» گفت: «اینک در خیمه است.» گفت: «البته موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و زوجهات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه‌ای که در عقب او بود، شنید و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنان از ساره منقطع شده بود. پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی‌ام مرا شادی خواهد بود و آقایم نیز پیر شده است؟» و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندید و گفت، آیا فی‌الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟ مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشتت و ساره را پسری خواهد شد.» آنگاه ساره انکار کرده گفت: «نخندیدم.» چونکه ترسید گفت: «نی بلکه خندیدی.» (پیدایش ۱۸: ۶-۱۵)

پس خداوند گفت: «چونکه فریاد صدوم و عموره زیاد شده است و خطایای ایشان بسیار گران، اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده بالتمام کرده‌اند والا خواهم دانست.» آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده، و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود. (پیدایش ۱۸: ۲۰-۲۲)

و ابراهیم نزدیک آمده گفت: «آیا عادل را با شرییر هلاک خواهی کرد؟ شاید در شهر پنجاه عادل باشند آیا آن را هلاک خواهی کرد؟ و آن مکان را به خاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند نجات نخواهی داد؟ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شرییران هلاک سازی و عادل و شرییر مساوی باشند. حاشا از تو! آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟» (پیدایش ۱۸: ۲۳-۲۵)

خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر صدوم بیابم هرآینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.» ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم جرأت کردم به خداوند سخن گویم، شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگر چهل و پنج در آنجا یابم آن را هلاک نکنم.» (پیدایش ۱۸: ۲۶-۲۸)

باری بدو عرض کرده گفت: «هر گاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.» گفت: «زنهار غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم. شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در

آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.» گفت: «اینک جرأت کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.» گفت: «خشم خداوند افروخته نشود، تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت، پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت. و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد. (پیدایش ۱۹: ۲۹-۳۳)

و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه سدوم نشسته بود و چون لوط ایشان را بدید، ببه استقبال ایشان برخاسته، و بر زمی ن نهاد و گفت: «اینک اکنون ای آقایان من، ببه خانه بنده خود بیایید، و شب را بسر برید، و پایهای خود را بشویید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش گیرید.» گفتند: «نی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم.» اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، ببه خانه اش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند. و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند و به لوط ندا در داده، گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.» (پیدایش ۱۹: ۱-۵)

آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در را از عقب خود ببست و گفت: «ای برادران من، زنهار بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند.» گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داور می کند. الان با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند. اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستن در، خوشتن را خسته ساختند. (پیدایش ۱۶: ۶-۱۱)

و آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری، از این مکان بیرون آور، زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.» پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، مکالمه کرده، گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد. و هنگام طلوع فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانیده، گفتند: «برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند بردار، مبادا در گناه شهر هلاک شوی.» و چون تأخیر می نمود، آن مردان، دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چونکه خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند. و واقع شد چون ایشان را بیرون

آورده بودند که یکی به وی گفت: «جان خود را دریاب و از عقب منگر، و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مبادا هلاک شوی.» (پیدایش ۱۹: ۱۲-۱۷)

آنگاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش، از حضور خداوند از آسمان بارانید. و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را واژگون ساخت. اما زن او، از عقب خود نگرسته، ستونی از نمک گردید. بامدادان، ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت. و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می‌رود. و هنگامی که خدا شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود، واژگون ساخت. (پیدایش ۱۹: ۲۴-۲۹)

این آیات به ما می‌گویند که خدا چگونه با نزول گوگرد و آتش از آسمان بر شهرهای سدوم و عموره است دآوری کرد. امروز ویرانه‌های شهر سدوم در زیر دریای مرده در فلسطین قرار دارد. ادامه دادن به گناه اصلاً انتخاب حکیمانه‌ای نیست. خدا در مورد دآوری گناه جدی است!

اکنون در وقت باقیمانده می‌خواهیم به مطالعه تورات ادامه دهیم و ببینیم که چگونه خدا به ابراهیم و ساره پسر و پسر و بدینسان به وعده‌ای که سالها پیش داده بود عمل کرد. کتاب مقدس در باب بیست و یک کتاب پیدایش چنین می‌گوید:

و خداوند بر حسب وعده خود از ساره تفقد نمود، و خداوند آنچه را به ساره گفته بود به‌جا آورد. و ساره حامله شده از ابراهیم در پیری‌اش، پسر زایید، در وقتی که خدا به وی گفته بود. و ابراهیم پسر مولود خود را که ساره از وی زایید، اسحاق نام نهاد. و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود مختون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود. و ابراهیم در هنگام ولادت پسرش اسحاق صد ساله بود. و ساره گفت: «خدا خنده برای من ساخت، و هر که بشنود با من خواهد خندید.» گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسر برای وی در پیری‌اش زاییدم.» (پیدایش ۲۱: ۱-۷)

بدینسان خدا به وعده‌ای که سالها پیش به ابراهیم و ساره داده بود جامه عمل پوشانید. ساره که همه می‌گفتند «نازا» است اکنون همانگونه که خدا گفته بود صاحب پسر شده بود. اما همه از تولد اسحاق خوشحال نبودند.

کتاب مقدس می‌گوید:

و آن پسر نمود کرد تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند، ابراهیم ظیافتی عظیم کرد. آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود دید که می‌خندد. پس به

ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.» اما این امر بنظر ابراهیم درباره پسرش بسیار سخت آمد. خدا به ابراهیم گفت: «درباره پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد. و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که نسل توست.» بامدادان ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. (پیدایش ۱۴:۸-۲۱)

رفتن اسماعیل برای ابراهیم بسیار دردآور بود، اما باید چنین می‌شد، زیرا خدا بر او آشکار کرده بود که امت جدید، و نجات‌دهنده دنیا از طریق اسحاق به یان دنیا خواهد آمد و نه اسماعیل. اسماعیل که اکنون ۱۵ سال داشت، اسحاق را مسخره می‌کرد و برای نقشه‌ای که خدا برای اسحاق در نظر گرفته بود احترامی قایل نبود، اینکه از نسل اسحاق امتی بوجود خواهد آمد که نجات‌دهنده از آن امت باید ظهور می‌کرد.

پس برای اسماعیل چه اتفاقی افتاد؟ آیات بعدی به ما نشان می‌دهند که چگونه او به همراه مادش رفت و در بیابانی نزدیک به مصر زندگی کرد و با یک زن مصری ازدواج کرد. اسماعیل پدر نژاد عرب شد، امتی که دمش نسل اسحاق شدند، همانگونه که خدا برای ابراهیم پیشگویی کرد. (نگاه کنید به کتاب پیدایش ۱۶:۱۲) همانگونه که می‌دانید تا به امروز هنوز هم میان اعراب و یهودیان جنگ نزاع است! خدا اعراب و یهودیان را و تمام مردم امتهایی که می‌خواهند به سوی او بازگردند دوست دارد.

دوستان من وقت ما به پایان رسیده است. ما اطمینان داریم که هر یک از شما دیدید که خدای حقیقی و زنده خدایی امین است و هیچگاه از کلام خود بازنمی‌گردد. به همین دلیل است که او صدوم و عموره را همانگونه که گفته بود ویران کرد. به همین دلیل است که او به ابراهیم و ساره همانگونه که وعده داده بود پسری بخشید. و به همین دلیل است که او به ابراهیم گفت اسماعیل را از خانه خود براند - چرا که اهداف تغییرناپذیر او باید به اجرا در می‌آمد.

از توجه شما سپاسگذاریم. خواهشمندیم برنامه بعدی ما را حتماً گوش دهید، زیرا به یاری خدا قصد داریم به مهم‌ترین واقعه زندگی ابراهیم بپردازیم، یعنی داستان قربانی پسر ابراهیم....

تا جلسه بعدی شما را با این آیه از کلام خدا تنها می‌گذاریم:

«زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش

است طریق‌های وی!» (رومیان ۱۱:۳۳)